

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

یکی از مخدرات این جا نوشتند دو سال یا سه سال [است که این جلسات برگزار نشده است!] بعید می دانم این مقدار شاید این مقدار یک قدری [مبالغه] باشد. انشاءالله اگر خدا توفیق بدهد مجالس به همان کیفیتی که قبلا وعده داده شده بود برگزار بشود. دیگر توفیق از ناحیه خدا است.

در آیه شریفه می فرماید: **وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لِّلنِّسَاءِ، ۳۲.**

خدای متعال افراد را به یک میزان خلق نکرده هر کسی دارای خصوصیات متفاوتی است. مردان به یک نحو و زنان به یک نحو دیگر. و هر کسی باید بر طبق همان چه که در دستور کارش قرار داده شده، به همان کیفیت باید عمل کند تا این که به نتیجه برسد و این که انسان بخواهد از حدود خودش تعدی کند و نظر به افراد غیر بیاندازد، این نه تنها او را به نتیجه نمی رساند بلکه وجود او را هم باطل می کند و از بین می برد و او را ضایع می کند و دست خالی، بدون رسیدن به مقصد و مطلوب و فعلیات از این دنیا می رود.

اینهایی که در این دنیا بودند و زندگی کردند و پا از حد خود فراتر گذاشتند این فرعونها این نمرودها این خلفا، خلفای غاصب، غاصب خلافت اهل بیت، حکام، افرادی که پوشیدن بعضی از لباسها، در برکردن بعضی از لباسها، تظاهر به بعضی از موقعیتها، ادعای بعضی از مسندها و مسئولیت

ها خارج از حدود آنها و خارج از ظرفیت شخصی آنها بوده، چه شدند؟ فرعون چرا آمدادعای خدایی کرد؟ این مسائلی را که می‌خواهم خدمت رفقا عرض کنم برای این است که ما وجود خود را در هر لحظه‌ای در مقام آزمایش و محک قرار بدهیم مسئله فرعون چه قضیه‌ای بود که خداوند این قدر در قرآن مطرح کرده؟ مسئله نمرود چرا باید در قرآن مطرح بشود؟ اینها که افرادی بودند در زمان گذشته، هر کار خلافی هم کردند بالاخره مردند و تاریخ آنها را به دست فراموشی سپرده و زمانه که دیگر به عقب برنمی‌گردد.

داستان حضرت عیسی، مخالفت‌هایی که با حضرت عیسی شد با حضرت موسی شد با حضرت ابراهیم شد، مگر حضرت موسی چه گناهی کرده بود که باید فرعون با او به مخالفت برخیزد و مردم را بر علیه او بشورانند؟ یا حضرت ابراهیم چه گناهی کرده بود؟ کی را کشته بود؟ بر علیه چه کسی قیام

کرده بود؟ آیا حضرت ابراهیم داعیه‌ی خلافت داشت؟ داعیه حکومت داشت؟ داعیه کشورگشایی داشت؟ یا حضرت موسی یا انبیاء الهی، ائمه علیهم السلام؟ چرا امام رضا باید شهید بشود؟ چرا؟ مگر امام رضا چه کرده بود؟ خود امام رضا که می‌فرمود من کاری به دولت و حکومت شما ندارم شما اصرار کردید من [را] از مدینه به خراسان و مرو و آن جاها [آوردید.] با تحمیل و تهدید، مسئله خلافت و ولایت عهدی را به من تحمیل کردید! تازه به شرط این که من در کارها دخالت نکنم! ولی در عین حال باز مأمون آرام نمی‌نشیند و دست به این جنایت می‌زند و یک امام معصوم را شهید می‌کند. اینها برای چه در تاریخ افتاده؟

تمام اینها برای این است که ما امروز که روز پنجشنبه است بدانیم تمام این قضایا همین امروز هم هست، در میان خود ما هست همین ما که الان در این جا نشستیم در وجود هر کدام از ما یک فرعون‌ی هست، آن فرعون چند هزار سال پیش، آن فرعون مرد. مردم را هم از دست خودش گرفتار کرد.

در یک سفری که من رفته بودم خیلی مختصر در قاهره، با یکی از دوستان. گفتم که دیدن این اهرام را من خیلی دوست دارم و فقط هم منظورم رفتن و دیدن و نشستن بود. بنشینم و نگاه کنم به این وضعیت. واقعا عجیب است واقعا این چیز عجیبی است! با این که فرصت نداشتیم، خیلی وقت ما محدود بود من به آن رفیق گفتم که من می‌خواهم یک یک ساعتی بنشینم، فقط نگاه کنم. ما نگاه می‌کردیم، به این اهرام نگاه می‌کردیم به این سنگها نگاه می‌کردیم رفتیم در تاریخ، کی اینها را همین طور چیده؟ کی بوده؟ چه کسانی بودند؟ حالا که اینها این سنگها را روی هم قرار دادند اینها حیوان بودند یا انسان‌بودند؟ آزاد بودند یا بنده بودند؟ بله؟ آیا اینها با اختیار خودشان این کارها را کردند یا به زور شلاق و تهدید و قتل و اینها بوده؟ در تاریخ که من می‌خواندم هزارها نفر همین طور در راه ساختن این اهرام جان سپردند! هزارها نفر! یعنی روزی دهها نفر جنازه را از بین راه جمع می‌کردند و می‌بردند دفن می‌کردند تا این اهرام تمام شد.

او گفت فلانی! بیا برویم داخل آن را ببینیم، گفتیم که وقت نداریم، بالاخره رفتیم برای آن هرم بزرگ، گفتند که فرصتی نیست، رفتیم آن هرم کوچک که از آن دو تای دیگر [کوچکتر بود،] بیشتر از دو سه تا است زیاد است منتهی خب فواصل دور و نزدیک و اینها، این اهرام ساخته شده. با این که این هرم، هرم کوچکی بود [که] ما رفتیم وارد که شدیم و بالا آمدیم دیگر نفس ما برید! به طوری که نیم ساعت یک ربع کنار نشستیم تا این که حال ما جا بیاید. رفیق ما رو کرد به دربانی که آن جا بود

خدا لعنت کند، هم در زمان حیاتش پدر مردم را درآورد هم بعد از مردنش پدر ما را درآورد با این وضعیت! خب اینها همه مال چیست؟ در داخل یک محفظه بود البته چند سال پیش این قضیه اتفاق افتاد، ما رفته بودیم در یک سفری که داشتیم یک محفظه‌ای بود در داخل، حدود سه متر در دو متر که آن بدن البته بدن در آن جا نبود آن بدن مومیایی شده، آن جا گذاشته بودند و آن جا خیلی دم و دستگاه و...! برای چه؟

واقعا اگر این به خود فکر می‌کرد که تو هم مثل سایر افراد هستی، آن قدری که برای تو مایه می‌گذارند و خرج می‌کنند بیشتر از بقیه نیست بلاخره بدنت در خیابان نمی‌ماند اگر خودت وصیت کردی در فلان جا دفن کنند خب می‌کنند، اگر نکردی مطمئن باشیم همه‌ما بالاخره در خیابان نمی‌مانیم، در خاک می‌کنند و چند تا بیل خاک می‌ریزند و تمام می‌کنند. این چه بساطی است که باید درست بشود؟

این سنگها که از هزاران کیلومتر، این سنگها را می‌آوردند تا در این جا نصب کردند، بعضی از سنگها را نوشته بودند هفتصد تن وزن آن بود، چهارصد تن وزن، پانصد تن روی آن نوشته بود. این سنگ هفتصد تنی را چه جور آوردند؟ ششصد تن و....؟ التفات می‌کنید! یعنی این شخص دارد این جا می‌گوید آن قدر من عظمت دارم، این عظمت را در ساختن این هرم می‌بیند یعنی خودش نیست این قدر بی مایه است این قدر پست است این قدر پایین است این قدر دنی است، به جای این که این احمق فکر کند که روح تو می‌تواند این هرم که سهل است کرات زمین و آسمان را تسخیر کند، یک اشاره کند ماه را دو نصف کند، تو داری هرم می‌سازی؟ یک اشاره کند خورشید را نگه می‌دارد یک اراده کند کرات را نگه می‌دارد

در زمان حضرت سلیمان، مگر حضرت سلیمان خورشید را نگه نداشت داشت نمازش قضا می‌شد خورشید را نگه داشت. سان می‌دید از لشگر و اسبها و ادوات و اینها، داشت سان می‌دید یک مرتبه دید خورشید دارد غروب می‌کند و نمازش را نخوانده بود، نماز عصرش را، خب خورشید را نگه داشت دیگر. آن حضرت سلیمان حاکم بود تو هم یک حاکم هستی! تو زورت رسیده افراد را بیآوری که بیایند برای تو هرم درست کنند؟ آن یک اشاره می‌کند خورشید را نگه می‌دارد! تو چرا نمی‌خواهی به آن جا بررسی بیچاره؟ چرا این قدر فکر خودت را....؟

این که چیزی نیست، سلمان امیرالمؤمنین می‌توانست هزار تا خورشید نگه دارد، این که چیزی نیست. کاری که عاصف برخیا کرد و خورشید را نگه داشت یک سلمان امیرالمؤمنین هزار برابر

برخیا است! عاصف کیست؟ یک عمار امیرالمؤمنین دهها برابر عاصف است! یک مقدادصدها برابر است! یک اویس هزارها برابر است! یک حبیب بن مظاهر امام حسین هزارها برابر عاصف کار می‌کند! یک جابر بن یزید جعفری امام صادق علیه السلام می‌تواند همه‌ی کرات را به هم بریزد! بله؟ یک معروف کرخی امام رضا می‌تواند همه دریاها را به هم بریزد! مسیر را می‌تواند عوض کند! اصحاب ائمه، آنهایی که بعد آمدند، اولیاء خدا، اصلا برای آنها صحبت کردن در این مطالب خلاف شأن آنها است و اهانت است.

ما الان بیاییم به آقای حداد بگوییم ایشان قدرت داشت خورشید را نگه دارد این اهانت به آقای حداد است! اهانت به مرحوم آقا است! اهانت به مرحوم قاضی است! من واقعا جرأت نمی‌کنم در مقام تعریف یک هم چنین مسائلی را نسبت بدهم. در همین نوشتارهایی که رفقا می‌بینند از باب ناچاری گاهی اوقات یک مطلبی را در گفته‌ها ما نقل می‌کنیم و با هزار اعتذار و شرمندگی از آنها که ما چاره ای نداریم که مردم بالاخره بفهمند مسئله به همین کیفیت نیست به همین راحتی و آسانی مسئله نبوده. جایی که مرحوم آقای حداد می‌فرمایند که ما در افقی حرکت می‌کنیم که اصلا جبرائیل به خیالش نمی‌آید که در کجا هست؟ آن وقت ما بگوییم اینها می‌توانند خورشید را نگه دارند! اینها می‌توانند ماه را نصف کنند! اینها می‌توانند این امور غیر عادی را انجام بدهند!

این فرعون نفهمید که تو هم [ای] بیچاره! می‌توانستی یک حداد بشوی، این نمرود نفهمید که تو هم می‌توانستی یک ولی خدا بشوی! چرا آمدی لباسی را پوشیدی که شأنیت آن لباس را نداشتی؟ دعوی انا ربکم الاعلی کردی که ربکم الاعلی ذات دیگری است، تو نیستی! تو در مقام عبودیت باید بودی تو در مقام بندگی می‌بایستی باشی، آن ربکم الاعلی تو را به جایی می‌رساند که همان کار ربکم الاعلی را هم می‌کردی! ببینید چقدر خدا راحت ...! تو از این ربکم الاعلی چه به دست آوردی در این دنیا؟ بگو! تو یک مگس را از صورت خودت توانستی پیرانی؟ هر وقت که مریض می‌شدی سه تا دکتر این طرف تو بود و چهار تا آن طرف بودند فلان بودند تو جرأت حرکت دادن دست خودت را نداشتی تو اراده این که یک پشه روی صورتت بنشیند نداشتی آن وقت می‌آیی می‌گویی انا ربکم الاعلی؟ به حضرت ابراهیم می‌آیی می‌گویی که رَبِّي الَّذِي يُخَيِّئُ وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ البقرة، ۲۵۸ احیی و امیت!

[حضرت ابراهیم] می‌فرماید خدای من زنده می‌کند و می‌میراند زمام امور خلق فقط به ید اراده‌ی او است، آن هم در جواب می‌گوید من می‌میرانم و زنده می‌کنم می‌گوید یک نفر را می‌آورند

گردن می زند می گوید ببین، یک نفر دیگر را می آورند که اعدامی بوده می گوید من اعدام نمی کنم پس
من

زنده کردم! حالا حضرت موسی خوب بود آن جا جوابش را میداد حالا نمی دانم جوابش را داد یا نه؟ که حالا همین را که کشتی حالا زنده کن، **فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ البقرة، ۲۵۸** خدای من خورشید را از مشرق می آورد به مغرب، بین نظام عالم را، این را دیگر تو نمی توانی بگویی من می آورم، خورشید قبل از تو بوده، تو پنجاه سال پیش به دنیا آمدی شصت سال پیش به دنیا آمدی، قبل از تو هم خورشید می آمده، حالا راست می گویی از مغرب بیاور به طرف مشرق! فبهت الذی و کفر یک مرتبه دید محکوم می شود، حالا که محکوم شدی به خودت بیا و متوجه شو! گناه حضرت ابراهیم این بود که آمد تنبه داد، گفت بنده خدا اصلا بمیری یا نمیری به چه درد من میخورد التفات می کنید داریم متوجه می شویم که گناه اولیاء خدا، ائمه، پیامبران چه بوده؟

حضرت موسی که آمد پیش فرعون، نگفت از تخت بیا پایین من بروم آن بالا بنشینم، ابا! حضرت موسی فرار می کند از این مسند، نمی خواهد چشمش به تخت بیافتد. مگر امیرالمؤمنین به خلافت رسید روی تخت نشست؟ نه بابا! همین روی زمین نشست، روی زمین. مگر امیرالمؤمنین مثل بقیه است که برود بالاتر از بقیه بنشیند؟ همه روی زمین بنشیند آن برود روی منبر بنشیند روی صندلی بنشیند روی تریبون بنشیند؟ نه! امیرالمؤمنین روی زمین می نشیند همین زمین. مگر امیرالمؤمنین، سابق آن پادشاهان آنهاختی داشتند و سلطنت و فلان و اینها، اینها همه مال چی بود؟ همه مال این بود که این بدبختها چون در خود آن شخصیت واقعی خود را نیافتند، آن غنایی که به واسطه اتصال به آن عظمت اطلاقی حق است، آن غنا را به دست نیاوردند، آن استغناء از جلوه گری در مقابل مردم، آن استغنا را به دست نیاوردند مجبورند در خارج از خود، آن توجه و گرایش افراد را در خارج از وجود خود جذب کنند، لباس زیبا بپوشند! لباس زیباست به تو چه ربطی دارد؟

مثل این که بعضی ها هستند در ماشینهای گران می نشینند و ماشینهای گران و شیک را ...! خب ماشین شیک است تو چرا این طور می کنی؟ تو که از ماشین بیای پایین مثل بقیه هستی کسی نگاهت هم نمی کند مثل دو ریالی هستی حالا می روی در یک حلبی می نشینی این طوری نگاه می کنی! آن طوری نگاه می کنی! هان! پس آن ماشین باید فخر بفروشد تو که نباید فخر بفروشی تو چی داری؟ یا لباسگران قیمت می پوشند می آیند که همه ببیند، خب لباست باید به همه فخر بفروشد تو چرا فخر می فروشی؟ گردنبندهای خود آویزان می کنند که آن بر سایر گردنبندها ترجیح دارد قیمت آن چند میلیون است! گردنبندهای فخر بفروشد تو چرا این جوری نگاه می کنی؟ التفات کردید! حالا فهمیدید همان فرعون در

ما هم هست؟ فرعون می آید به هر مش نگاه می کند، ببیند من چه هر می دارم؟ هرم سنگ روی سنگ است به تو چه ربطی دارد؟ اگر تو را از مصر بردارند در یمن بگذارند، وسط دریا...!

این رضا شاه را وقتی تبعیدش کردند، در ایران بود چقدر ظلم و جنایت کرد؟ چه منازل و مناطقی را گرفت؟ چه اراضی را غصب کرد؟ هر جا می رفت اگر باغی می دید مخصوصا در قسمت‌های شمال اگر باغ زیبایی می دید شخص نمی گفت پیشکش، کار او تمام بود! فوراً باید می گفت پیشکش! که وقتی که محمدرضا شاه آمد خیلی از آنها را برگرداند به صاحبانشان و اینها. یک آدم قلدر ظالم متعدی، هم خودش و هم فرزندانش، به جان و مال و نوامیس مردم! به نوامیس مردم! کسی ایمن نبود از دست اینها! بعد چه و چه...! همین رضا شاه را برداشتند تبعید کردند و بردند در یک جزیره دورافتاده، در آن جا نگه داشتند. گفتند تمام شد، این راه می رفت همین طور با خودش صحبت می کرد، اعلیحضرت بعد یک چیزی می گفت طبق او، ابر قدرت! بعد جواب خودش را می داد، ظفر شوکت بعد یک چیزی می گفت متناسب با فرهنگ خودش! کو؟ ظفر شوکت کو؟ اعلیحضرت کو؟ تمام شد. گوشت را گرفتند آوردند انداختند این جا، بعد هم این جا باید بمیری تمام و بعد هم می آورند دفنت می کنند و بعد هم یک انقلابی می شود و همه را با خاک یکسان می کنند! شوخی ندارد مسئله، خدا با کسی شوخی نمی کند و این حکم برای همه است.

جناب عزرائیل را خداوند متعال قدرتی داده است صرف نظر از اولیاء الهی که آنها خود با اختیار خود مسیر لقاء پروردگار را انتخاب می کنند و مؤمنین صلحا و اینها تمام افراد، خدا همه اینها را اختیارش را داده به دست جناب عزرائیل، برو سراغش. وقتی که عزرائیل می آید نه به هرم نگاه می کند نه به آن تخت نگاه می کند نه به آن ماشین دویست میلیونی او نگاه می کند نه به آن گردنبد صد میلیونی و پنجاه میلیونی نگاه می کند نه به آن لباسها و پوستهای خز و اینها نگاه می کند نه به باغ شمال و دریای جنوب و نمی داند کذا و...! ابا! تشریف بیاورید این طرف، همه اینها را بگذارید، خودتان تشریف بیاورید، اگر می توانید اینها را هم با خودتان آن دنیا بیاورید! چقدر به شما گفتیم؟ چقدر به شما نصیحت کردیم؟ چقدر خوب است انسان بداند، ارزش خود را بداند و متوجه باشد که این زخارف دنیا فقط به او اضافه می شود، چیزی او را تغییر نمی دهد. بستن زیور آلات او را به کمال نمی رساند بلکه در سرش می زند. تظاهر به ظواهر و جلوه ها و لباسهای کذا و اینها، اینها هیچی به او اضافه نمی کند بلکه در مغزش می زند در مغزش می زند.

ما می‌گوییم در مجالس، زنها لباسهای مناسب بپوشند متانت داشته باشند و زانت داشته باشند البته کفن نباید بپوشند مثل غسلخانه و آن چیزهای که زبانزد و چیزهای عجیب غریب! نه! حالا لباس قشنگ باشد اشکال ندارد لباسهای خوب باشد ولی متانت داشته باشند حالا یکی این کار را نمی‌کند در سر خودش می‌زند، با کسی شوخی نداریم فرقی نمی‌کند چیزی به او اضافه نمی‌شود، بدتر خودش را خراب می‌کند، بدتر آبروی خودش را می‌برد بدتر مخالفت خودش را نشان می‌دهد! که چی یعنی؟ انسان با متانت همیشه در مقابل مردم باید شخصیت خودش را به منصفه ظهور برساند نه با قرتی بازی و این حرفها! مردها هم همین طور. با رعایت ادب احترام فرهنگ و رعایت مسائل اخلاقی انسان باید موجب جلب افراد بشود این دو روز دنیا می‌گذرد و انسان می‌گوید عجب! ما در چه اعتباراتی بودیم؟ چه بیخود عمرمان را تلف کردیم در چی؟ در این حرفها! آن کارهایی که بقیه می‌کنند حالا یکخورده کم‌رنگ تر آن را ما کردیم، آن تظاهراتی که بقیه می‌کنند در میان افراد حالا ما همان طور کردیم یکخورده پایین تر، به همان کیفیت و قضیه.

نمرود و فرعون اگر در تحت تربیت حضرت موسی و حضرت ابراهیم قرار می‌گرفتند پایشان را همان جای پای حضرت موسی می‌گذاشتند خیال نکنید فرعون انسان نبود شاخ داشت دم داشت چنگال داشت نه! انسان بود مغز داشت گلبول داشت سفید داشت نفس داشت روح داشت وجدان داشت بدی را می‌فهمید خوبی را تشخیص میداد ولی آن حقیقت را نخواست. یعنی خود را به خواب زد. بعضی‌ها خوابشان می‌برد انسان تکانشان می‌دهد بیدار می‌شوند بعضی‌ها خودشان را به خواب می‌زنند به خواب می‌زنند یعنی چه؟

ما وقتی کوچک بودیم خسته بودیم دیگر، خسته بودیم و اینها، گاهی می‌شد مثلا بازی می‌کردیم مشقمان را نمی‌نوشتیم، من یادم است هشت سالم بود نه سالم بود وقتی که خب حوصله نداشتیم می‌گفتیم صبح بلند می‌شویم می‌نویسیم. شب مرحوم آقا که می‌آمدند مثلا مهمان داشتند می‌آمدند، ما خسته بودیم می‌رفتیم زیر کرسی، می‌خواستند ما را بیدار کنند ما خودمان را به خواب می‌زدیم حالا مرحوم آقا هم می‌فهمیدند که ما خودمان را به خواب زدیم که ما را بیدار نکنند مشقمان را بنویسیم، ایشان هم می‌فهمیدند و می‌گفتند خب آقا سید محسن که خوابیده، اشکال ندارد عیب ندارد حالا فردا شب زودتر از مدرسه می‌آید برود در اتاق بنویسد.

بعضی‌ها خودشان را می‌زدند به خواب، هر چه تکان می‌دهی خواب است، هر چه حرف می‌زند آدم، خواب است! اینها را دیگر نمی‌شود بیدار کرد. آدم خواب را انسان می‌تواند بیدار می‌کند.

حضرت [ابراهیم] آمد و با [نمرود] صحبت کرد گفت بیا نگاه کن اگر تو خدایی خورشید را برگردان، فردا خورشید از مغرب بیاید بالا، خب حالا فهمیدی نمی توانی؟ خب بیدار شو، بیدار شو، تو هم راه بیافت، راه بیافت، بیا دنبال حضرت [ابراهیم]، آن وقت خورشید را از مغرب تو می توانی برگردانی، توی [نمرود] می توانی خورشید را همان طوری که وصی که حضرت موسی برگرداند یوشع بن نوح، هارون، تو هم برمی گردانی، همان طوری که عاصف برگرداند وصی و وزیر حضرت سلیمان، تو هم می توانی برگردانی، همان طوری که امیرالمؤمنین برگرداند تو هم می توانی برگردانی، توی ابابکر هم می توانی برگردانی، توی عمر هم می توانی، توی عثمان هم می توانی، چرا آمدی با علی مخالفت کردی؟ چرا آمدی حق را غصب کردی؟ چرا آمدی خلافت را غصب کردی؟

به یک نفر که مریض است می گویند صبر کن این قرص را بخور این آمپول را هم بزنی یک روز صبر کن یک روز دندان روی [جگر بگذار] تحمل کن، فردا که خوب شدی از این طرف سفره تا آن طرف سفره هر چه هست می توانی بخوری، ولی یک روز صبر کن. می گوید نه! همین الان لقمه اول را که می خورد در گلو گیر می کند می میرد، نباید تو چیزی بخوری، الان باید تحمل کند.

گناه انبیاء، گناه امیرالمؤمنین این بود گناه امام رضا که آمدند تنبه دادند، آمدند راه را روشن کردند آن‌ها شروع کردند به فحش دادن، چرا شما اصلا حرف می زنید؟ شما نباید حرف بزنید! چرا شما صحبت می کنید؟ بگذار ما رد شویم بگذار ما خواستهایمان را بگوییم بگذار ما از روی امیالی که داریم عبور کنیم بگذار ما حکومت کنیم بگذار ما خلافت کنیم شما حرف نزن! حرف زدن شما ما را از سریر خلافت و سلطنت به زیر می کشاند! مردم متوجه می شوند! مردم می فهمند! گوشهای مردم باز می شود! مردم دیگر دنبال ما نمی آیند! هان؟ اینها می گویند مردم به دنبال شما نیابند به جهنم که نیابند، تو خودت را بپا، تو خودت را متوجه باش، این مردم فردا هشتشان گرو هجده شان است! کی می آید به دنبال تو؟

می بینید! انبیاء و رسل الهی، اولیاء می آیند مردم را متنبه کنند گوش آنها را باز کنند صلاح را به آنها نشان بدهند اینها شروع می کنند فحش دادن سب کردن تبلیغات کردن اعلامیه پخش کردن مجالس تشکیل دادن! اینها می آیند انقلاب ایجاد می کنند اینها می آیند صحبت می کنند اینها می آیند تشکیک ایجاد می کنند، تشکیک! اینها برخلاف مسیر می آیند حرکت می کنند اینها جو سازی می کنند زورشان می رسد جلوتر می آیند می بندند، زورشان بیشتر برسد تبعید می کنند زورشان بیشتر برسد زندان می اندازند زورشان بیشتر برسد اعدام می کنند! برای چی؟ برای این که کسی حرف نزند! حرف نزن

آقا! اگر کسی باید حرف بزند ما باید بزنی، اگر کسی قرار است چیزی بگوید ما باید بگوییم نه تو! اگر
کسی قرار است

هدایت کند ما باید هدایت کنیم نه تو! اگر کسی قرار است بالای منبر برود ما باید برویم نه تو! اگر کسی قرار است امام جماعت بشود ما هستیم!

مگر نمی گفتند؟ مگر ابوبکر و عمر این حرفها را نمی زدند؟ مگر این حرفها را نمی زدند؟ مگر خلفا این حرفها را به ائمه نمی زدند؟ مگر نمی زدند؟ چرا باید بیایند امام حسین را بکشند؟ اگر امام حسین می گفتند در تحت حکومت تو هستم و کاری هم به تو ندارم یقین عروسی به پا می کردند، جشن می گرفتند. می گفت تمام حکومت عربستان را به تو دادم، مدینه که سهل است! هان؟ امام حسین به خاطر این شهید شد که گفت من نمی توانم بعد از تنبه و تنبیه ... حکومت تو حکومت خلاف است حکومت ظالم است من نمی توانم دست بردارم، آمد او را از بین برد.

خدا در اینجا این را می فرماید، این میزان میزان کلی است که باید چه راهی را طی کرد؟ به کدام حرف باید گوش داد؟ به کدام مکتب باید توجه کرد؟ هر کسی می گوید دین، هر کسی دم از دین می زند، هر کسی دم از حق می زند هر کسی دم از استقامت می زند پایداری می زند دفاع از حریم می زند هر کسی، ولی کدام شخص؟ کدام فرد؟ آن کسی که می آید با مبانی دین معارضه می کند او می تواند به صرف این که حالا یک ظاهری دارد؟ آن کسی که می آید بعد از هفتاد سال هشتاد سال، سند معتبر شیعه را زیر سوال می برد و کلام رسول خدا را که فرمود برای من قلم و کاغذ بیاورید تا شما را به امری وصیت کنم وصیت خلافت بلافضل علی بن ابیطالب بکنم می گوید این دروغ است! این می تواند مدافع از حریم و مکتب تشیع باشد؟ هان؟ آن کسی که می آید و مسلمات شیعه را، کوبیدن در به پهلوی دختر پیغمبر را، انکار میکند آیا او می تواند مدافع حریم باشد؟ آن کسی که می آید و زیارت عاشورا را انکار می کند آیا می تواند مدافع حریم تشیع باشد؟ آن کسی که می آید و ابوحنیفه را از مفاخر اسلام می شمارد او می تواند مدافع حریم تشیع باشد؟ هان؟ کدام کس می تواند مدافع ...؟ آن کسی که می آید و می گوید گرچه در بعضی از موارد سنت پیغمبر بر این بوده ولی الان چون شیعه این کار را انجام می دهد گرچه بر خلاف سنت پیغمبر است باید این عمل را انجام داد! این می تواند مدافع ...؟ نه! مجالس داریم سینه زنی داریم این طرف و آن طرف می رویم پیاده می رویم دسته راه می اندازیم فلان، ولی آن میزان معرفت ما به حقیقت وحی تا چه حد است؟ آن مسئله است.

آن کسی که بر اساس حقیقت و مکتب توحید حرکت می کند می تواند مدافع حریم اهل بیت باشد یا آن کسی که وحدت وجود را نجس می داند و معتقدین به آن را واجب الاجتناب می داند؟ کدام مدافع حریم تشیع هستند؟ وحدت وجودی که اصل و اساس مکتب تشیع و حقیقت قرآن کریم است،

این اعتقاد به او موجب نجاست خواهد شد! این شخص می تواند مدافع حریم مکتب تشیع باشد؟ یعنی بنده که قائل به وحدت وجود هستم نجس هستم! نجس هست! اجتناب باید کرد! علامه‌ی طباطبایی که قائل به وحدت شخصیه و حقیقت وجود است ایشان نعوذ باللّه نجس است! مرحوم قاضی نجس است! مرحوم آقا نجس هستند! و نگاه کنید! کی مدافع حریم تشیع است؟ کی است؟ اولیاء الهی. این جا است که ما باید به خود بیاییم و متوجه باشیم پا را از حدّ خود فراتر نگذاریم آن دنیا حساب باید پس بدهیم، حساب باید ...! نمی دانیم نمی دانیم، مسئله نیست، نمی دانیم نگوئیم نیست! نگوئیم این طور است! شما که یک صفحه فلسفه نخواندید حق نداری راجع به مسائل فلسفی اظهار نظر کنی گرچه راجع به مسائل دیگر اظهار نظر می خواهی بکنی بکن، حق نداری. فلا تتمنوا ما فضل الله به، آن چه را که خدا حقیقت داده شما تمنی نکنید، شما نخواندید، شما به این جا نرسیدید، شما وقتان را به این مسائل نگذرانید. بعضکم علی بعض، صحبت در این مسائل علم می طلبد تخصص می طلبد همان طوری که در مسائل تقلیدی و فقهی مصطلح و متعارف ما این مطلب را می گوئیم کسی حق ندارد بدون اطلاع و اجتهاد در مقام فتوا باشد، هیچ مجتهدی حق ندارد اگر نسبت به بعضی از مسائل اطلاع نداشته باشد اظهار نظر کند.

مثل کسی که به مسائل پزشکی اطلاع ندارد می رود اظهار نظر می کند نسخه می نویسد. یک نفر ناراحتی قلبی دارد برود پیش مرجع تقلید بگوید آقا قلبم درد می کند یک کاغذ دریاورد بنویسد دو تا قرص دو تا آمپول خب چکار می کند؟ می گویند خل شده حجیت سایر مطالبش هم ساقط می شود از بین می رود همین طور نسبت به مسائل مسائل توحیدی مسائل عرفانی همچنین گل و گشاد نیست که هر کسی بخواهد به خودش اجازه بدهد اظهار نظر کند. این مطلب مطلبی است که باید برای ما جا بیافتد.

مسئله ما مسئله سلوک زنان بود زنان در چه قالبی باید خود را به فعلیت و کمال برسانند؟ زنان در چه محدوده ای باید خود را به مقام تربیت و تزکیه برسانند؟ در چه قالبی؟ در چه برنامه ای؟ در چه وضعیتی؟ با هر قسم و با هر وضعیت و با هر کیفیت، انسان می تواند به یک همچنین مطلبی برسد یا این که نه؟ دستور و برنامه خاص دارد! دستور فقط نماز خواندن نیست آن نماز را همه باید بخوانند. دستور فقط روزه گرفتن نیست آن روزه را همه باید بگیرند. اختصاص به زن و مرد ندارد. دستور فقط ذکر گفتن نیست هنر نیست شما یک ضبط هم روشن کنید در آن نوار بگذارید برای شما یونسیه می گوید صبح تا شب! هنر نکردید. دستور گفتن لا اله الا الله نیست یک نفر هم برای ما بنشیند

لا اله الا الله

الله می گوید، تسبیح در بیاورید مخصوصا اگر آدم بیکار باشد بعضی ها هستند با تسبیح همین طوری بازی می کنند همین طوری می گردانند چقدر مرحوم آقا از این کار بدشان می آمد بعد هم هی بچرخانند این طوری، بالاخره آدم بیکار دهانش هم بجنبد. اینها نیست.

دستور عبارت است از این که انسان محدوده خودش را بشناسد وضعیت خودش را بشناسد فرعون درون خودش را بشناسد که به چه چیزهایی تمایل دارد؟ دنبال چه نکاتی دارد حرکت می کند؟ چند روز پیش یک نفر از دوستان آمده بود پیش من، راجع به یک قضیه مسئله ای مطرح کرده بود، گفته بود من این طورم این طورم، الان در همین مطالبی که دوستان می نویسند کم و بیش این مسائل دیده می شود. یکی از مخدرات نوشته بود که من زیاد صحبت می کنم چکار کنم که کم صحبت کنم؟ خوب نکنید، چکار کنم ندارد. مگر اینها دعا دارد؟ مگر ورد دارد؟ خوب تصمیم بگیر حرف نزن. مگر شما فرفره هستید همین طوری بچرخید؟ خوب این زبان در دهان ما است بخواهیم حرف می زنیم، ببینید من الان حرف نمی زنم، بله پنج ثانیه گذشت من حرف نزدم، می توانم حرف نزنم یا نه؟ همین طوری تا می نشینیم فرفره ویز شروع می کند به ورررر تا کی؟ تا وقتی که از نفس بیافتیم و غش کنیم! بابا این که نشد! حرف صحیح از کیسه انسان کم می کند چه برسد به دروغ و مسائل دیگر و حرف لغو و این مطالب! دعا ندارد. چه کار کنم؟ خوب حرف نزن.

یک سوال می کنم از افرادی که خودشان طالب این مطالب هستند، اگر یک ناراحتی شما داشته باشید زخم معده داشته باشید دکتر به شما می گوید آقا جان اگر حرف بزنی قلبت از کار می افتد، آن وقت حرف می زنی یا نمی زنی؟ اگر بمب هم بترکد حرف نمی زنی دیگر. پس می توانی، چکار کنم ندارد.

آمد این شخص پیش ما، گفت آقا من وقتی که می روم در جایی صحبتی هست مطلبی هست من نمی توانم خودم را کنترل کنم، گفتم نه آقا جان! می توانی خودت را کنترل کنی نمی خواهی! نمی خواهی! تصمیم بگیر، وقتی که انسان وارد یک مجلس می شود تصمیم می گیرد، انسان باید این کار را انجام بدهد پس کی باید شروع کند؟ همین الان، بسم الله! خوب ما داریم می گوییم چکار کنم، همین کار، در همین مجلس من دارم می گویم این کار را بکنیم. تصمیم بگیرید وقتی که رفتید در آن جا هر چه گفتند شما ساکت باشید آن وقت ببینید می توانید یا نه؟ می توانید. هی حرف زدن، هی مسئله، این طرف مطرح کردن آن طرف چیز کردن

در همان جریان بعد از مرحوم آقا خوب یک عده مریض هستند اصلاً مریض هستند مرض

آنها این است که دائما در حال تلاطم باشند آرامش بر آنها خوش نیاید دائما اضطراب، دائما تلاطم دائما
حرف

دائماً آشوب، از این طرف حرف ببره آن طرف ...، از آن طرف غیبت بکن، پشت سر شما این را گفتند پشت سر شما این را گفتند عقب شما این را گفتند، همین طور. در زمان مرحوم آقا هم همین طور بود، خیلی به شدت، آن قدر پدر ما خون دل خورد از دست این افراد! آن قدر ...! اصلاً آرامش نداشتند فشار ایشان می رفت ۲۲! گاهی اوقات ۲۳! من می گرفتم فشار ایشان را، فشار ۲۳ بود می گفتم ۱۸ بالاتر، نمی توانستم بگویم، معلوم بود وضعیت ایشان. چیست؟ برای ایشان خبر آوردند! آخر خدا خانه تو را خراب کند برای چه مسئله را برمی داری می بری؟ می پیچی؟ افتاده بودند این اواخر هر چه ما می گویم ضدش را می گویند، در قم جلسه تشکیل میدادند در مشهد جلسه تشکیل می دادند طهران جلسات تشکیل می دادند حرفهای ما را از نوار پیاده می کردند یکی یکی، کدام ما می گفتیم اشتباه گفتیم بلند شوند بیایند پخش کنند اوضاعی شده بود.

رفقا و دوستان ما در مقام دفاع برمی آمدند دیدم اوضاع دارد از کف می رود. همه آنهایی که از ما دفاع می کردند دعوتشان کردم آمدند منزل، گفتم شما دارید از کی دفاع می کنید؟ گفتند از شما دفاع می کنیم. گفتم مگر از من دفاع نمی کنید؟ از این ساعت بنده بری هستم از هر کدام از شما که یک کلام بشنود بر علیه من و جواب بدهد! بری هستم و قطع رابطه می کنم اگر به گوشم برسد، از امروز ساعت فلان ببینید، در هر مجلسی در هر چی اگر کسی صحبت کرد من می آیم چیز می کنم. کار به جایی رسیده بود، وقتی اینها دیدند این قضیه قطع شد دیگر آنها فهمیدند که مسئله جدی است، مگر بر علیه من حرف نمی زنند؟ عیب نداره.

الان در یکی از همین نامه ها که برای من نوشته شده، البته رفقا و دوستان بدانند در نامه ها که می نویسند و به مسائل ضروری اشاره می کنند اگر نیاز باشد خبر ماه چون اگر خدا بخواهد ما دیگر به طور مرتب این جلسات را داریم مگر این که عذر و مانعی پیش بیاید، توقع این را نداشته باشند که پاسخ خصوصی من به آنها بدهم، مگر این که خود سوال خصوصی باشد ولیاگر سوال جنبه عمومی دارد این را در همین مجالس مطرح می کنیم که خب بقیه دوستان هم بشنوند چون علی کل حال سوال سوال جمعی است سوال سوال فردی نیست. مسئله تمام شد. مگر قرار بر این نیست. همین آشوب، اوضاع، آنها آرام نمی نشستند وقتی دیدند این مسئله قطع شد شروع کردند خودشان آمدند.

در یکی از این مجالس من یادم است منزل یکی از همین آقایان که مرحوم آقا هم گاهی شرکت می کردند روضه ای بود جلسه ای بود چی بود، نشسته بودیم اتفاقاً من مقابل ایشان هم بودم در آن مجلس، یکی از هیمن آقایان طهران، از همین شیاطین! واقعا از شیاطین بودند آنها! هنوز هم هستند

هم هستند! یعنی همان عملی را که شیطان انجام میدهد خب شیطان چه جور انجام می دهد؟ همین جور انجام می دهد. وقتی که انسان عملی را انجام بدهد بر خلاف مسیر خدا، در آن موقع شیطان بر او دارد حکومت می کند در آن موقع شیطان دارد زمام امور را به دست می گیرد او را به این راه و آن راه می کشاند و این را ما باید بدانیم. در هر عملی که انجام می دهیم مواظب این باشیم یک لحظه یک ثانیه پنج ثانیه فکر کنیم، شیطان الان دارد ما را به این کار وادار می کند یا رحمن؟ کی؟ همین طوری مثل فرره نچرخیم پنج ثانیه، خیلی هم مایه نمی برد، آدم سخته نمی کند، پنج ثانیه، یک لحظه فکر کنیم این تلفنی که من الان دارم می زنم شیطان دارد من را وسوسه می کند یا جبرائیل یا ملائکه یا روح القدس یا اولیای الهی؟ کی؟ از چه ناحیه ای این میل در من پیدا شد؟ از چه ناحیه ای این گرایش در من الان پیدا شده؟ این صحبتی که می خواهم بکنم این پیغامی که می خواهم برسانم این کاری که می خواهم انجام بدهم این دعوتی که می خواهم بکنم این کلاسی را که می خواهم بروم

ما به رفقا می گوئیم هفته ای دو مرتبه [بیشتر] خانمها خارج نشوند، آقا فلان کس کلاس تشکیل داده اجازه می دهید بیشتر برویم؟ خب برو! صد دفعه برو! برو! صد دفعه دویست دفعه برو، اصلا صبح تا شب برو در خانه فلانی بنشین، وقتی این را می گوئیم یعنی مطلب همین است دیگر این طرف آمدن و آن طرف آمدن و یک سوراخ وا کردن و یک شبهه کردن و یک راه وا کردن و عنقزی این را می گوید و خاله قزی آن را می گوید و پیرزن این را می گوید و پیرمرد آن را می گوید، اینها را باباجان! ما زمان پدرمان کتابها را گذاشتیم روی طاقچه، اینها را همه را خواندیم این راهها را همه را رفتیم! یک حرف می زنیم اگر به جای من پدرم به شما می گفت برو مسجد فلان می گفتی عم قزی این را می خواهد؟ بنشین فکر کن، تا کی گیجی بدبخت؟ تا کی خودت را به خواب می زنی نفهم؟ حتماً باید من بگویم امام زمانم تا حرف را گوش کنید؟ هان؟ وقتی که من یک چیزی می گویم بدبخت! این را برای خودت دارم می گویم، نمی خواهی قبول کنی نکن! صد سال بروی در غار حرا و آنجا احیا بگیری غار حرا برای شما می شود محل شیطان! همان غار حرا که پیغمبر در آن عبادت می کرد برای تو که خلاف داری می روی می شود شیطان! شیطان!

وقتی من می گویم با فلان کس ارتباط نداشته باشید، زنها نباید ارتباط داشته باشند و خودتان مسافرت بروید، آقا ما دیدیم که بله! کسی را نداریم ما را راهنمایی کند گفتیم فلان آقا همراه ما باشد که به ما راهنمایی کند! برو! هر روز برو! هر روز! برو کربلا! برو مکه! برو آمریکا! برو دریا! برو جهنم! هر جا دلت می خواهد برو! با کسی شوخی نداریم! مطلبی را هم که می گوئیم یک مرتبه است. این را

هم كه

عرض می‌کنم خدمت دوستان و رفقا به خاطر اتمام حجت است، فردا روز قیامت جلوی پدر من را نگیرید که فلانی به ما نگفت. آن چه را که به نظر من برای رفقا صلاح می‌آید و به ذهنم می‌رسد ممکن است اشتباه کنم اشتباه را ممکن است بکنم و قطعاً هم در بعضی از اوقات اشتباه می‌کنم در این مسئله شکی نیست ولی تا وقتی که انسان نسبت به یک مطلب یقین دارد موظف است شرعاً و مکلف است که بر طبق یقینش عمل کند و همان یقین را به مردم القاء کند تا وقتی کشف خلاف بشود

یک روز مرحوم آقا به یک نفر گفتند که آقا معاملات ربوی نکنید، معاملات بانکی نکنید یکی از دوستان ایشان، از دوستان سابق ایشان هم بود گفتند نکنید، آن شخص توجه نکرد می‌رفت انجام می‌داد و ما تعجب می‌کردیم چرا این مسئله هنوز هست؟! تا این که یک روز مرحوم آقا ورق را برگرداندند. تماس گرفت جواب ندادند. در یکی از همین شهرستانها بود، آمد طهران خیلی وضعش به هم ریخته بود، خیلی. من دیدم مرحوم آقا آمدند بالا ولی این مرحوم آقا که با عمامه‌ی سبز در منزل بودند دیدم رفتند عمامه گذاشتند سرشان، لباس پوشیدند جوراب پوشیدند! گفتم به کارش درآمد! آمدند بالا نشستند، گفتند آقای فلان! ما به شما این را گفتیم شما گوش ندادید عبارت مرحوم آقا این بود وقتی ایشان این حرف را بزنند دیگر وضعیت ما که مشخص است ما نمی‌گوییم، مرحوم آقا که ولی خدا بود و با آن وضعیت بود، این را ایشان [گفتند، فرمودند] ما نمی‌گوییم که حرفهای ما درست است ولی این را می‌گوییم، ما مطالبی را که می‌گوییم از روی گمان و ظن به صحت می‌گوییم به رفقا و تا وقتی که این گمان و ظن به صحت برقرار است این مطلب هم برقرار است وقتی که کشف خلاف شد آن موقع حرف را برمی‌گردانیم، ما نمی‌گوییم درست است. در حالی که مطلب آقا صد در صد درست و صد در صد موافق، ولی ایشان در مقامتواضع این طور [فرمودند].

خدمت رفقا بنده همین را عرض می‌کنم ببینید الان چه مدت این مجالس ترک شده بود مدت زیادی ترک شده بود؟ خوب بسیار خوب حالا اگر چند سال پیش ترک شده بود چطور می‌شد؟ انسان باید استفاده کند. شما که الان در این جا آمدید خوب جای دیگر هم می‌توانستید بروید الان در همین قم چند تا مجلس است؟ مجالس روضه، بیا و برو، خواهران برادران خواجگان! بله! خواهر، برادر، این حرفها، طهران، دعوت‌های مختلف، جلسات مختلف، زن مرد قاطی همه جور روضه سینه زنی! چرا شما این جا آمدید؟ بر اساس بینشبر اساس ادراک بر اساس فهم. بله؟ رفقا و دوستان می‌دانند من برای یک نفر نامه نوشتم تا آن جایی که در ذهن می‌آورم یک نفر را دعوت به مجالس خود تا الان نکردم و اگر افتخاری داشته باشم که در خدمت دوستان و محبین راه خدا باشم به واسطه صدقه سری اولیاء الهی

است که ما را در این راه حرکت دادند. بینش ما را نسبت به این راه تصحیح کردند وضعیت ما را نسبت این راه، و الا من هم مثل بقیه‌ی افراد بودم من هم مثل بقیه‌ی اشخاص بودم من هم مثل کسان دیگر بودم، در جاهای دیگر بودم، در مناصب دیگر بودم، مگر آن کسانی که هم دوره ما بودند مگر نیستند؟ این طرف و آن طرف فلان چیز؟ حالا دیگر هر کسی بر اساس وظیفه و تکلیفی که دارد، خودش بهتر می‌داند، بله؟ این که الان من افتخار زیارت رفقا و دوستان را دارم این به خاطر چیست؟ به خاطر راهی این است که گذشتگان برای ما باز کردند

همین راه را هم برای شما باز کردند با کتابهای خودشان، آنها که خب خدمت مرحوم آقا رسیدند حضوراً و آنهایی که نرسیدند با کتابهای خودشان، با مطالعات خودشان، با بینش خودشان آمدند و در این مسیر آمدند. خب حالا که این طور هست خب چرا استفاده نکنیم؟ همین طوری بیاییم و برویم و دل خوش کنیم که جلسه ای هست صحبتی هست و مطلبی! هان؟ یا این که نه! اگر قرار باشد بر این که انسان به هر مطلبی که هست بخواهد توجه کند، بنده تضمین نمی‌دهم بزرگان دادند، مرحوم آقا دادند و تضمینی هم که ایشان می‌دهند حرف روی آن نیست، حرف در آن نیست، ما هم ایشان را می‌شناسیم. ایشان به بنده می‌فرمودند و به غیر من هم فرمودند، کسی که به این مطالب که ما می‌گوییم عمل کند برای او فتح باب خواهد شد.

حالا ما نمی‌کنیم هی دور می‌زنیم! آقا اجازه می‌فرمایید آن کار را بکنیم؟ آقا اجازه می‌فرمایید از آن طرف بیافتیم؟ آقا اجازه می‌فرمایید پیچ بزنیم؟ آقا اجازه می‌فرمایید...؟ آقا اجازه می‌فرمایید...؟ آقا اجازه می‌فرمایید...؟ بله، بفرمایید! بفرمایید! من که نه شمشیر دست گرفتم نه تفنگ دست گرفتم، یکدفعه می‌گویم آقا این کار را بکنید، تمام شد. دیگر آقا اجازه می‌فرمایید...؟ و آقا بالای ما فلان است و پایین ما فلان است و چی چی، اینها دیگر.... بله! عاقلان دانند!

پس بنابراین آیه شریفه می‌فرماید از حدّ خودتان تجاوز نکنید حدّ خود را داشته باشید به مطلوب می‌رسید **وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ** النساء، ۳۲ آن را که خدا برای یکی قرار داده شما تمنی نکنید ببینید خدا برای شما چی قرار داده؟

آمدند به من گفتند که آقا رساله عملیه نمی‌نویسید؟ گفتم بنده هیچ وقت دکتر به من تجویز نکرده که با دست خود، خودم را در جهنم بیاندازم اگر هر وقت آقایان اطبا و رفقا و دوستان یک همچین تجویزی کردند چشم! خب حالا یکی بلند می‌شود می‌گوید یک کاری را می‌کند خب بکند! آقا چرا شما فرض کنید فلان کار را نمی‌کنید؟ آقا می‌خواهید در این جا بالاتر یک جایی بسازیم...؟ بعضی

از رفقا دوستان می آمدند می گفتند یک جا بسازیم یکی دو هزار متر باشد فلان باشد، افراد که می آیند، جلسات، جلسات عنوان، همه بتوانند بنشینند! گفتم ما این جلسات عنوان را برای بیست نفر تشکیل دادیم! بیست نفر فقط! اگر قرار بر این باشد که کسی عمل بکند همان ده بیست نفر کافی است! زیاد کردن و کم کردن و اینها، نتیجه ای مجلس ندارد. نخیر!

در زمان مرحوم آقا ما گفتیم که آقا افراد می آیند، صبح ها در منزل مشهد مجالس بود دیگر گفتیم که آقا مردم می آیند گاهی زمستان است در حیاط می نشینند گاهی اوقات که مجالس شلوغ می شد تا کوچه می نشستند، اجازه بدهید یک طبقه بالا بسازیم طبقه بالا که جا [باشد] ایشان فرمودند هر کسی می خواهد این جا بیاید زود بیاید [از] همین یک طبقه تجاوز نمی کنیم تمام شد. این را می گویند مرد خدا. این کسی [است] که دنبال ...

آقا مردم نیاز دارند و احتیاج دارند و تبلیغ است و شعائر است و! آقا این پنبه ها در گوش ما نمی رود این حرفها، مردم نیاز دارند؟ چند نفر از اینهایی که آمدند پیش آقا ماندند؟ این حرفها چیست؟ مرحوم آقا در همان ماههای آخر حیاتشان یک قضیه بین من و ایشان اتفاق افتاده بود، از مجلسی که برگشته بودیم من صحبت کرده بودم، گفتند فلانی! شما این جوری صحبت نکن. شما کلی صحبت کن برای چه مطلبی را این قدر پایین می آوری؟ گفتم آقا جان اگر پایین نیاورم نمی فهمند! توجیه می کنند! توجیه می کنند حرف من را! گفتند تو حرفت را بزن حرف کلی را بزن آن کسی که بخواهد بفهمد خدا به او توفیق بدهد می فهمد آن کسی که نباید بفهمد هزار تا مصداق بیاوری باز هم می رود آن طرف! این حرف را برای کی زدند؟ برای رفقاییشان که تا دم مرگ در سرشان می زدند و می گفتند رفت ز دار فنا آقای ما! برای اینها می گفتند! شما برای اینها حرف می زدید! برای همین آقا صحبت می کردی برای همین .. بعد گفتند فلانی! بدان تا مثل افرادی که داریم می بینیم همه اینها سیاهی لشکر هستند غیر از چند نفر! دست خود را این گونه کردند، غیر از چند نفر که اینها کالجیل الراسخ هستند! حالا بنده بلند شوم بیایم برای جلسه عنوان بصری چهار هزار متر درست کنم؟ این حرفها چیست؟ این حرفها چیست؟ طبقه بالا درست کنیم؟ این بساط چیست؟ اینها مال اهل دنیا است که هر چه بیشتر باشد ...

در تشییع جنازه حضرت آقای فلان این قدر شرکت کردند! این حرفها چیست؟ در فلان مجلس این مقدار شرکت کردند! اینها مال اهل دنیا است. آنهايي که شرکت کردند اینها فقط افرادی هستند که سر مردن زیر جنازه آدم را می گیرند و وقتی دفن کردند بلند می شوند می روند، یک روز هم

سیاه فردا سفیدش می‌کنند! اینها این طور هستند. ندیدیم؟ تشیع میلیونی را ندیدیم خودمان؟ آیا تا آخر

همین طور بود؟ هان؟ تشییع های میلیونی را ندیدیم؟ مرحوم آقا می فرمودند پدر ما در اوین فوت کرد دو نفر به دیدن او نرفتند! ناراحتی قلب گرفته بود، همین آقا، پدر بزرگ ما، دیگر در آن سال آخر در درکه بود اوین و آن جاها بود، ایشان می فرمایند که دو نفر آن جا برای دیدن او نرفتند ولی وقتی که فوت کرد می گویند در طهران مثل آن روز تشییع نشده بود! این مردم! الان عکس آن هست. من منزل یکی از اقوام رفته بودم مدتی پیش، اتفاقا به او گفتم که این عکس ها را یک کپی به ما بده و فلان، هنوز به دست ما نرسیده. واقعا آن عکس نشان میداد که واقعا آن موقع، بله بنده که آن موقع یادم نمی آید البته دو سه سال قبل از تولد ما تشییع بوده یادم نمی آید، وقتی که من نگاه می کردم این خیابان عظیم همین طور جمعیت موج می زد، اینها همان هایی بودند که یک سال در اوین ایشان از ناراحتی قلب داد می زد، دو نفر عیادت او نرفتند! این همان مردم بودند! حالا دنیا را فهمیدید؟ متوجه شدید؟ حالا فهمیدید چرا مرحوم آقا می فرمایند غیر از چند نفر بقیه همه سیاهی لشکر هستند؟

به من می گفتند فلانی برو خودت را بپا، تو را مثل شمع مجلس، می برند در مجالس خودشان، از گرما و نور تو استفاده می کنند آن وقت این وسط تو آب می شوی عمر تو از بین می رود، برو خودت را بپا. اینها حرفهایی است که این بزرگان این را زدند و رفتند، الان هم من همین را دارم می گویم خدمت رفقا خودمان را باید بپاییم به این و آن نباید نگاه کنیم، این چیست و آن چیست و این چه کاره است و آنچه کاره است؟ بیاییم فرعون و نمروود درون خودمان را اصلاح کنیم، از بین ببریم، او را بیرون بیاوریم، به جای او موسی و هارون را بیاوریم جایگزین کنیم. به جای نمروود، ابراهیم و اسماعیل را بیاوریم و در دل خود جا بدهیم. کسی تضمین نکرده برای ما حیات و زندگی را اگر عمر نوح هم بکنیم با یک همچین وضعی باز مثل روز اول هیچ نتیجه ای ندارد. وقتی انسان تصمیم بگیرد برای او یک لحظه است، خدا در یک لحظه تمام مسائل را برمی گرداند و تمام مسائل عوض می شود.

خب این به عنوان مقدمه ای بود که بعد از گذشت این مدت، در نظر آمد که همین امروز داشتم فکر می کردم گفتم چه بیایم بگویم خدمت رفقا و دوستان، گفتم خب حالا به عنوان مقدمه مطالبی را عرض می کنیم. انشاءالله این سوالاتی که شده، الان هم من دیگر خسته شدم به من هم توصیه شده که کم صحبت کنم، برای من ضرر دارد صحبت کردن در حدی که باعث خستگی من شود، انشاءالله پاسخ این سوالات را در مرتبه دیگر که خدمت رفقا می رسیم عرض می کنیم. از خداوند هم می خواهیم که توفیق بیشتر بدهد که در خدمت دوستان باشیم و این جلسات دیگر این قدر به تأخیر نیفتند و فاصله

آن هم کمتر باشد در همان محدوده‌ای که خدمت دوستان این مطالب صحبت شده. انشاءالله
این مسائل برای [جلسات بعد].

اگر راجع به این مطالب عرض کردم خدمت رفقا که منظور از برقراری این مجالس صرفاً آمدن و رفتن نیست این را دارم خدمت رفقا می‌گویم اگر سوالی در ذهن دارید و نگوید مقصر خودتان هستید. نسبت به مسائل اجتماعی نسبت به مسائل فقهی نسبت به مسائل سلوکی و مسائل ...، آن چه که به نظرتان می‌آید باید بیان کنید مسیر مسیر باز است مکتب مکتب باز استبه اندازه سر سوزنی در آن شبهه نیست و هیچ نگرانی از پاسخ هم نیست، هیچ نگرانی. بنده خدمت رفقا عرض کردم در یکی از همین سفرهایی که رفته بودم اهواز و شاید این جا بعضی از دوستانی باشند که در آن مجلس بودند. یک شب قرار بر این شد که ما یک [جلسه] داشته باشیم راجع به مخدرات، نمی‌دانم مخدرات تنها بودند یا همراه با آقایان بودند، دو قسمت. احتمالاً مخدرات بودند حدود دویست نفر بودند زیاد بودند آن جا، از افراد غریبه هم آمده بودند. جناب برادر مکرم ما آقای طاهری هم نشسته بودند در کنار ما. گفتم که هر سوالی هر کسی دارد بیاورد هر کسی سوال دارد.

سوالاتی را آوردند من نگاه می‌کردم یکدفعه سوال جالبی به چشمم خورد، این ورقه از اول تا آخرش اعتراض بود. شما وقتی می‌آیی ما دیگر شوهرانمان را نمی‌بینیم! خب بابا اصلاً ما کی اهواز رفتیم که ...؟ سالی یکدفعه می‌رویم آن هم دو شب می‌مانیم حالا دو ساعت به شما سخت گذشته که خیلی کنار شوهرتان نبودید؟ چرا شما فقط از مرحوم پدرتان می‌گویید؟ از کسان دیگر مثل حضرت امام به تعبیر ایشان، ما که امام نمی‌گوییم، گفتن امام اشکال دارد. امام بر امام معصوم فقط باید گفته بشود. از مرحوم آقای خمینی، چرا شما از ایشان اسم نمی‌آورید و چیز نمی‌کنید؟ چرا شما نسبت به رسیدگی به امور زنان و پرداختن به امور زنان و خانواده صحبت نمی‌کنید و فقط از نماز و ذکر و اینها حرف می‌زنید؟ و مطالبی دیگر. من وقتی دیدم یک همچین نامه ای هست اتفاقاً خوشم آمد، آن را برداشتم گذاشتم رو. گفتم یکی از مخدرات یک همچین سوالی کرده و من حیفم آمد که همچین نامه‌ای را بی جواب بگذارم، بالاخره سوال است و باید پاسخ داد، حالا مضافاً به این که ممکن است این سوالات در ذهن خیلی‌ها هم باشد. اتفاقاً آمدم به همان نامه جواب دادم. شروع کردم به جواب دادن و خب نوارش هم که هست

این طور نیست که مطلب بخواهد مخفی بماند و نگوئیم، یک تکه را بگوئیم یک تکه را نگوئیم، یکی را برداریم، مبادا آبروریزی شود مبادا مثلاً از ...! نه این طور نیست. مکتب عرفان مکتب توحید باز است و باز است و باز و هیچ نگرانی از برخورد و روبروشدن نیست.

بنابراین اگر کسی در دلش سوالی باشد عقده‌ی باشد مشکلی باشد مبهمی باشد مسئله‌ای باشد و سوال نکند و برای او باز نشود مقصر خود او خواهد بود. لذا از دوستان مسئلت داریم که آن چه را که به نظرشان می‌آید و سوالاتی که به نظرشان می‌رسد برای حل شدن مشکلات و برای بیشتر متوجه شدن به حقایق و وقایع و به راه و به مسیر باید نسبت به آنها اقدام بشود. مطالبی که گفته می‌شود چه در جلسات عنوان، چه در مجالس شبها، شبهای ماه رمضان یا مطالبی که نوشته می‌شود، تمام اینها در راستای همین‌ها است.

بنده در همین جلد دوم اسرار ملکوت که نوشتم، خب این کتاب نسبت به خیلی مسائل نظر دارد و خیلی ... و ما بنا نداریم که خلاصه مطالب را کپی کنیم و زیراکس کنیم از این طرف و از آن طرف، به طور کلی مقصد و مقصود ما حرکت دادن و تنبیه امت است در مسیر اهل بیت و مسیر تشیع و مکتب اهل بیت، در آن راستا است البته انسان گاهی اشتباه می‌کند وقتی که تذکر داده شده اصلاح می‌کند. در این جلدی که من نوشتم خب مطالب زیاد است بخصوص جلد دوم، حالا مجلدات دیگر هم به خواست خدا تا هر مقداری که خدا توفیق بدهد انشاءالله مطالبی هست که آن چه را که شنیده شده تجربه شده از متون اخبار و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام به نظر قاصر می‌رسد آنها را در دسترس مردم به طور عموم و رفقا به طور خصوص قرار داده می‌شود

وقتی که این کتاب نوشته شد مشخص بود از اول که جریانهای مختلفی با این کتاب به مخالفت برمی‌خیزند، مشخص بود دیگر. از اول با این مسئله ما شروع به نوشتن کردیم. فلان طیف و فلان طیف و فلان طیف و اینها به مخالفت برمی‌خیزند و همین طور هم شد. خرید و فروش این کتاب ممنوع شد از کتابفروشی‌ها جمع شد خیلی دیگر ...! ظاهراً دیگر نسخش تمام شده. تحریم‌ها شروع شد بر علیه ما، در جاهای مختلف، حالا اسم نمی‌برم! اعلامیه صادر شد! از همه اینها خب توقع می‌رفت و از بعضی از افراد توقع نمی‌رفت. چرا؟ چون من در این کتاب آمدم و آن حقیقت تشیع، را همان حقیقت واقع را، به مقدار نظر قاصر خودم، همان طور که عرض کردم خدمت رفقا، من در آخر تمام رساله‌هایی که می‌نویسم در مسائل مختلف، البته این دأب و دیدن. همه مؤلفین باید باشد نه تنها این که این مسئله اختصاص به بنده داشته باشد، در آن جا می‌نویسم، در همین رساله که مربوط به طهارت

خب این رساله برای اولین بار در دنیای فقه از زمان اسلام تا به حال، خب به این کیفیت و به این صراحت مطرح شده، در آن جا نوشتم برخلاف این اگر مطلبی هست گفته بشود ما در چاپ بعد تجدید نظر می کنیم

رفتن بالای منبر و درس خارج و این حرفها، جو پراکنی کردن و ...! اینها هنر نیست آقایان! خلاف را بنویس، من که از پشت منقل و وافور نیامدم این را بنویسم، مطالبی که در کتب فقها بوده روایات ائمه بوده تحلیل بوده، ما آمدیم این مطالب را نوشتیم، خلاف است بنویس مستندا رد کن، این یعنی چه؟ آمدن و این جور ...؟ التفات می کنید؟ حالا متوجه شدید این مقدمه ای که گفتم برای چه بوده؟ اینها برای ... من آمدم گفتم آقا جان! این مسئله فقهی که تا به حال مطرح بوده که یهود و نصارا نجس هستند این مسئله این طور نیست، آنها پاک هستند حتی مشرکین هم پاک هستند کفار هم پاک هستند منتهی انسان باید اجتناب کند اجتناب صحیح است، مسئله دو دو تا چهار تا است. به این دلیل به این دلیل ممکن است خلاف گفته باشم، بنده ادعای عصمت نکردم.

عصمت فقط مختص به امام زمان است و بس یعنی الان در روی کره زمین یک نفر معصوم است و معصوم لازمه ذاتی او است یعنی نمی شود، محال است، که معصوم نباشد و آن حضرت بقیی الله ارواحنا لثراب مقدمه الفداء است یک نفر است تمام شد شیعه این را می گوید.

بنده و امثال بنده خطاکار هستیم اشتباه می کنیم و ما از طرف امام زمان مکلف هستیم بر این که این دین را ترویج کنیم. بگوییم به همه دنیا که معصوم فقط منم یعنی امام زمان است. معصوم فقط امام زمان است. ما باید به مقدار سعه خود، علم خود، آن چه را که به دست می آوریم بدون در نظر گرفتن هواهای نفسانی، خدای نکرده بدون در نظر گرفتن منافع و مصالح شخصی و شأنی، بدون در نظر گرفتن مسائل نفسانی، ما بیاییم [و مطرح کنیم]. خود حضرت گفته خطا می کنید بکنید حضرت فرموده شما خطا می کنید، ما خطا می کنیم بکنیم، مسئولیت آن با خود امام زمان است او فقط معصوم است.

ولی آن چه را که به نظر ما می رسد باید بیان کنیم. عالم علم این است خلق علم این است ترقی علم به این است ترقی فقه به این است و انسان باید این کار را انجام بدهد.

حالا بعضی ها که تصور نمی رفت یا حتی شاید هم تصور می رفت، چرا به فلان آقا در این مسئله در این جا سست گرفته شده، پایین آمده شده، مطلب چه شده، گفتم بنده موظفم مکتب تشیع را بیاورم و اسوه هایی که در مکتب تشیع می تواند اسوه قرار بگیرد معرفی کنم. کپی کردن و زیراکس کردن

از بنده نیست. مطالب این طرف و آن طرف زیاد است حضرت آقای فلان حضرت آقای فلان در کیسه
ما

خرج نمی‌شود. بنده فقط امام زمان را در مقابل خود دارم و بس، تمام شد. امام زمان امام صادق تمام شد. اگر بر یک کسی ناگوار است برود و مشکل خود را حل کند بنده اهل زیراکس کردن نیستم اهل کپی کردن نیستم، مطالب را از این طرف و از آن طرف نقل کنم و بسیار جای تأسف است بسیار جای تأسف است بسیار جای تأسف! یکی از همین افرادی که خود را از مریدان و شاگردان مرحوم آقا دارد تلقی می‌کند و از ارادتمندان ایشان، و می‌داند که مرحوم آقا یک جلد کتاب، جلد ۱۸ امام شناسی نوشتند و در آن جا گفتند که فقط باید لفظ امام را به امام معصوم گفت و جایز نیست انسان بگوید. مقاله‌ای که من می‌بینم امام امام عجب! عجب! آن وقت شما بلند شو عکس آقا را بزن در خانه‌ات و هر روز صبح بلند شو و عکس آقا را ببوس! یعنی چه؟ این کارها؟ مگر هنر است؟ شما یک رباط هم بگذاری کوکش کنی بلند شو برو عکس آقا را ببوس! این حرفها چیست؟ بدن آقا زیر خاک از این مقاله شما به لرزه درآمده آن وقت شما بلند شوی، صبح‌ها می‌روم عصای آقا را می‌بوسم! عصای آقا در سرت بخورد! اینها نیست مسئله.

صحبت این است که انسان [طبق دستور عمل کند]. ما آمدیم در اینجا و در صحبت‌های دیگر گفتیم که مکتب تشیع یک مبانی دارد. آن مبانی مبانی اولیاءالهی و عرفای بالله و بأمرالله است. آن مکتب مکتب مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی است مکتب شیخ مفید است مکتب سید بحرالعلوم است مکتب سید بن طاووس است مکتب علامه‌ی طباطبایی است مکتب آقای حداد است مکتب مرحوم آقا رضوان الله علیه است مرحوم آقا میرزا جوادآقای ملکی تبریزی است که در دهها سال قبل فوت کردند آن عارف بزرگ و مرد بزرگ، آن مرد، آن میرزا جواد آقا ملکی تبریزی مکتب او مکتب اهل بیت بود و سایر عرفای الهی و بزرگان و فقهای که تمام هم و غم آنها، بدون دخالت نفس و بدون دخالت جهل مرکب آمدند و مسیر توحید علوی را ترویج کردند و با هزار تضییقات و دشنامها و سرزنشها و تهمتها روبرو شدند در این دنیا، در این دنیای پست و دنی!

حالا بزرگان دیگری هم هستند افراد عالم و اینها، آنها به جای خود، خب افراد خوبی هستند اهل تهجد بودند، تا حدودی مراقبه داشتند خب خدا خیرشان بدهد و انشاءالله از سر تقصیرات همه بگذرد، به همه مقام و درجه بدهد. ولی اسوه کیست؟ این مقصود ما در بیان این مطالب بود.

اسوه در تشیع کیست؟ اسوه هر کسی است یا یکی مثل مرحوم آقا اسوه است؟ اسوه هر کسی است یا کسی مثل مرحوم قاضی اسوه است؟ اسوه یعنی کسی که انسان او را در جلو قرار دهد و کارش را الگو قرار بدهد و یکی یکی شروع کند به انجام دادن، آن اسوه منظور است و الا در این که بزرگان

بودند

بر حسب مراتب خودشان، خدا به همه آنها اجر می‌دهد گرچه ممکن است دارای انحراف فکری هم باشند آن کسی کسی که در کتابش می‌نویسد ما خیلی از خطبای نهج البلاغه را که مربوط به زن است نفهمیدیم او برای ما اسوه نیست. هیچ وقت اسوه نیست. مرد بزرگی است خداهم به او مقام می‌دهد انشاءالله درجات او بالا است ولی چون این حرف را زده یعنی انحراف دارد. آن کسی که می‌گوید ابوحنیفه از مفاخر اسلام است انحراف دارد انحراف است. آیا از علامه‌ی طباطبایی در تمام مدت عمر شما شنیده‌ای که بگوید ابوحنیفه از مفاخر اسلام است؟ شنیدید؟ آیا از شخصی مثل مرحوم آقا شنیدید که بگوید ابوحنیفه و مالک و اینها از مفاخر اسلام هستند؟ این مطلب شنیده شده؟ آیا از کسی مثل علامه‌ی طباطبایی شنیده که بیانند و این مطالب اصیل تشیع را زیر سوال ببرند؟ چه طور این که امروزه دیگر باب شده و هر دم از این باغ بری می‌رسد، بحمدالله در این گلزاری که باغبانش باغبان جهیم است نه باغبان جنت و بهشت و رضوان.

می‌گویند باید وحدت ایجاد کرد! کدام آیه‌ی قرآن آمده گفته که بین تشیع و تسنن وحدت است؟ وحدت کجاست؟ مگر ابوبکر با علی وحدت دارند؟ تا چقدر باید جهالت وجود داشته باشد؟ مگر بین عمر و بین امام حسن وحدت است؟ مگر بین معاویه و بین امام حسن وحدت است؟ مگر بین یزید و سیدالشهدا وحدت است؟ مگر بین منصور و بین امام صادق وحدت است؟ این حرفها چیست؟ بله! ما نباید در مقام طعن و لعن و فحش و اینها باشیم ولی اگر قرار بر وحدت است وحدت باید براساس مسیر عقلائیو منطقی باشد. نه این که ما دست از مبانی خود برداریم و اصول خود را زیر سوال ببریم به بهانه وحدت که این عین ضلالت و عین گمراهی است عین ضلالت و عین گمراهی است این منظور است

و انشاءالله اگر خداوند توفیق بدهد در همین مسیر همه باید حرکت کنند و ما باید بدانیم که دست خدا بالای سر افرادی است که آنها به دنبال تعظیم شعائر دین و مبانی دین هستند. امیدواریم که خداوند توفیق عمل به دستورات اولیای الهی و اسوه‌گان عمل و الگوهای تشیع حقیقی و راستین را برای همه ما انشاءالله خداوند فراهم کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد